

# خليفة الله في أرضه واللغات: خليفة خداوند در زمین و زبانها

(وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) [فصلت: 44].

«و اگر این [کتاب] را قرآنی غیر عربی قرار داده بودیم، قطعاً می‌گفتند: چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده است؟ کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان؟ بگو: این [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند، رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می‌دهند» [600].

بعضهم يعتقد أنّ معرفة كل اللغات صفة ملازمة لخليفة الله في أرضه، وهذه عقيدة باطلة لا دليل عليها.

برخی افراد اعتقاد دارند که شناخت همه‌ی زبان‌ها، خصوصیتی همیشگی برای خلیفه‌ی خداوند در زمین است. این عقیده‌ی باطلی است که هیچ دلیلی ندارد.

فحجة الله في هذا العالم الجسماني كسواه من الناس في مسألة معرفة اللغات، فهو في- هذا العالم- الجسماني- لا يمكن أن يعرف اللغات الأخرى جميعها إلا بالمعجزة، وهذا أمر- آخر- فنحن لا نتكلم هنا عن- المعجزة التي قد- تحصل وقد- لا تحصل وفق حكمة إلهية، وإنما نتكلم عن صفة معجزة ملازمة، أي كون كل حجة يعرف كل اللغات في هذا العالم الجسماني في كل وقت، وهذا أمر قد يعتقد به بعض الجهلة والغلاة وهو غير صحيح، وإضافة إلى فقدته للدليل فإنه مخالف للواقع التاريخي والعقل والقرآن، وبيانه في نقاط:

حجت خداوند در این عالم جسمانی، در مسئله‌ی شناخت زبان‌ها مانند بقیه‌ی مردم است. امکان ندارد که او در این عالم جسمانی همه‌ی زبان‌ها را بداند، مگر با معجزه، که البته این مسئله‌ی دیگری است. ما از معجزه‌ای سخن نمی‌گوییم که براساس حکمت الهی، گاهی اتفاق می‌افتد و گاهی اتفاق نمی‌افتد. بلکه از صفت معجزه‌آسایی سخن می‌گوییم که همیشگی است. یعنی این که هر حجتی باید همه‌ی زبان‌ها را در این عالم جسمانی و در همه‌ی زمان‌ها بداند. چه بسا برخی از نادانان و غلوکنندگان به این موضوع نادرست اعتقاد دارند. به علاوه این که این موضوع فاقد دلیل است؛ چرا که با واقعیت تاریخی و عقل و قرآن مخالف است. برای بیان این موضوع به این نکات توجه فرمایید:

أولاً: لو كان الحجج يتكلمون كل لغة لاحتجوا بها على من واجهوهم لكي يؤمنوا بهم. ولم يثبت بدليل قطعي أنّ خلفاء الله احتجوا بمعرفة اللغات الإنسانية الأخرى على أقوامهم ليؤمنوا بهم. ثم ما حاجتهم للمعجز الأخرى لو كانوا يعرفون كل اللغات الإنسانية، فماذا يفعل موسى بالعصا إذا كان يتكلم عدة لغات دون تعلم؟!!!

اول: اگر حجت‌ها به همه‌ی زبان‌ها سخن می‌گفتند، به افرادی که با ایشان مواجه می‌شدند، به آن احتجاج می‌کردند تا به ایشان ایمان بیاورند؛ و با دلیل قطعی ثابت نشده است که خلفای خداوند، به واسطه‌ی شناخت زبان‌های انسانی دیگر بر اقوام‌شان استدلال می‌کردند تا به آنان ایمان بیاورند. علاوه بر این اگر همه‌ی زبان‌های انسانی را می‌دانستند، چه نیازی به معجزات دیگر داشتند؟ اگر موسی (ع) بدون هیچ یادگیری به چند زبان سخن می‌گفت، پس چه نیازی به عصا داشته است؟!

ثانياً: خليفة الله موسى (عليه السلام) لم يكن يجيد النطق بأي لغة بصورة صحيحة، كما هو واضح في القرآن قال تعالى: (وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ

مَعِيَ رِذَاءً يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ) [القصص: 34]، (وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ) [الشعراء: 13]، (وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي) [طه: 27-28].

دوم: همان طور که در قرآن واضح است، خلیفه‌ی خداوند حضرت موسی (ع) نمی‌توانست به هیچ زبانی به شکل صحیح و زیبا سخن بگوید؛ خداوند متعال فرمود: «و برادرم هارون از من زبان‌آورتر است پس او را با من به دستگیری گسیل دار، تا مرا تصدیق کند. زیرا می‌ترسم مرا تکذیب کنند» ([601]). «و سینه‌ام تنگ می‌گردد و زبانم باز نمی‌شود. پس به سوی هارون بفرست» ([602]). «و از زبانم گره بگشای. تا سخنم را بفهمند» ([603]).

وفي التوراة - العهد القديم:

در تورات، عهد قدیم آمده است:

«فقال موسى للرب استمع أيها السيد. لست أنا صاحب كلام منذ امس ولا أول من امس ولا من حين كلمت عبدك. بل أنا ثقيل الفم واللسان. فقال له الرب من صنع للإنسان فما أو من يصنع اخرس أو أصم أو بصيرا أو اعمى. أما هو أنا الرب. فالآن اذهب وانا أكون مع فمك وأعلمك ما تتكلم به. فقال استمع أيها السيد. ارسل بيد من ترسل. فحمي غضب الرب على موسى وقال أليس هرون اللاوي أخاك. أنا اعلم انه هو يتكلم. وأيضا ها هو خارج لاستقبالك. فحينما يراك يفرح بقلبه. فتكلمه وتضع الكلمات في فمه. وانا أكون مع فمك ومع فمه وأعلمكما ماذا تصنعان. وهو يكلم الشعب عنك. وهو يكون لك فما وأنت تكون له الها» ([604]).

\* موسی گفت: خداوندا، من هرگز سخنور خوبی نبوده‌ام، نه در سابق و نه اکنون که با من سخن گفته‌ای، بلکه لکنت زبان دارم. خداوند فرمود: کیست که به انسان زبان داده است؟ گنگ و کر و بینا و نابینا را چه کسی آفریده است؟ آیا نه من که خداوند هستم؟ بنابراین برو و من به تو قدرت بیان خواهم داد و هر آنچه باید بگویی به تو خواهم آموخت. اما موسی گفت: خداوندا، تمنا می‌کنم کس

دیگری را به جای من بفرست. پس خداوند بر موسی خشمگین شد و فرمود: برادرت هارون سخنور خوبی است و اکنون می آید تا تو را ببیند و از دیدنت خوشحال خواهد شد. آن چه را که باید بیان کنی به هارون بگو تا از طرف تو بگوید. من به هر دوی شما قدرت بیان خواهم بخشید و به شما خواهم گفت که چه باید کرد. او در برابر مردم سخنگوی تو خواهد بود و تو برای او چون خدا خواهی بود و هر چه را که به او بگویی بیان خواهد کرد. ([605])

«فتكلم موسى أمام الرب قائلاً هوذا بنو إسرائيل لم يسمعوا لي. فكيف يسمعي فرعون وأنا اغلف الشفتين» ([606]).

موسی در جواب خداوند گفت: وقتی قوم اسرائیل به گفته هایم اعتنا نمی کنند، چطور انتظار داشته باشم که پادشاه مصر به سخنانم گوش دهد؟ من سخنور خوبی نیستم. ([607])

«فقال موسى أمام الرب ها أنا اغلف الشفتين. فكيف يسمع لي فرعون» ([608]).  
اما موسی به خداوند گفت: من سخنور خوبی نیستم؛ چگونه انتظار داشته باشم پادشاه مصر به سخنانم گوش دهد؟ ([609])

ولم تحل مشكلة لسان موسى في التوراة إلا ببعث أخيه هارون (عليه السلام)، فبعد أن قال موسى (عليه السلام) ما تقدم؛ أجيب بأن هارون سيكون مبعوثاً ليتكلم نيابة عن موسى (عليه السلام) فيما يريد قوله.

مشکل زبان موسی در تورات حل نشده است، مگر با برانگیخته شدن برادرش هارون (ع). پس از این که موسی (ع) سخن پیشین را بیان کرد، پاسخ داده شد که هارون برانگیخته می شود تا به نیابت از موسی (ع) سخنی را که می خواهد، بگوید.

«فقال الرب لموسى انظر. أنا جعلتك الها لفرعون. وهرون أخوك يكون نبيك. أنت تتكلم بكل ما أمرك. وهرون أخوك يكلم فرعون ليطلق بني اسرائيل من أرضه» ([610]).

خداوند به موسى فرمود: تو فرستاده‌ی من نزد فرعون هستی و برادرت هارون سخنگوی توست. هرچه به تو می‌گویم به هارون بگو تا آن را به فرعون بازگوید و از او بخواهد تا قوم اسرائیل را رها کند. ([611])

فهذا موسى (عليه السلام) خليفة من خلفاء الله في أرضه، ومن أولي العزم من الرسل، وبصريح القرآن والتوراة واتفاقهما أنّ هناك عقدة في لسانه، تمنعه عن الإفصاح بألفاظ واضحة تعبر عن المعنى الذي يريده بصورة واضحة ومفهومة للمتلقى، ومع هذا أرسله الله سبحانه وتعالى ولم يحل عقدة لسانه كلياً، بل جعل حل هذه المشكلة - التي تعيق تبليغ الرسالة الإلهية للمتلقى - بإرسال مساعد لموسى (عليه السلام) وهو هارون أخاه، وبهذا أجيب دعاء موسى (عليه السلام) وحلت مشكلة عقدة لسانه، (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي \* وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي \* وَاخْلُ عَقْدَةَ مَنْ لِسَانِي \* يَفْقَهُوا قَوْلِي \* وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي \* كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا \* وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا \* إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا \* قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى) [طه: 25 - 36]. وهذا القرآن ينقل لنا بوضوح بقاء ثقل لسان موسى (عليه السلام) حتى بعد إرساله بفترة من الزمن في قول فرعون وانتقاده لثقل لسان موسى وعدم تمكنه من الإفصاح عن المعنى بصورة واضحة للمتلقى: (وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ \* أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ \* فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ \* فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ \* فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ \* فَجَعَلْنَاهُمْ سَلْفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ) [الزخرف: 51 - 56].

این حضرت موسی (ع) است که خلیفه‌ای از خلفای خداوند در زمین و جزو پیامبران اولوالعزم است و قرآن و تورات، به صراحت، اتفاق نظر دارند که لکنت در زبان داشت که او را از بیان کردن الفاظ روشن، به شکل واضح و قابل فهم برای مخاطب، باز می‌داشت؛ ولی با این حال، خداوند سبحان و متعال او را فرستاد و

مشکل گره زبانش را کاملاً از بین نبرد؛ بلکه راه حل این مشکل را، که مانع تبلیغ رسالت الهی به مخاطب می‌شود، در فرستادن کمک‌کننده‌ای برای موسی (ع) قرار داد، که همان برادرش هارون بود. به همین خاطر دعای موسی اجابت و مشکل لکنت زبانش حل شد. «گفت: پروردگارا سینه‌ام را گشاده گردان. و کارم را برای من آسان ساز و از زبانه گره بگشای تا سختم را بفهمند و برای من دستیاری از کسانم قرار ده، برادرم هارون را، پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان، تا تو را فراوان تسبیح گوئیم و بسیار به یاد تو باشیم؛ زیرا تو همواره به [حال] ما بینایی. فرمود: ای موسی خواسته‌ات به تو داده شد» [612]. قرآن باقی ماندن سنگینی زبان موسی (ع) را حتی پس از رسالتش به روشنی نقل می‌کند. این موضوع در سخن فرعون و انتقاد او نسبت به سنگینی زبان موسی و عدم توانایی او برای بیان معنا به صورت واضح و روشن، نمایان است: «و فرعون در [میان] قوم خود ندا در داد [و] گفت: ای مردم [کشور] من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخ‌های] من روان است، از آن من نیست؟ پس مگر نمی‌بینید؟ آیا [نه] من از این کس که خود بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند به‌ترم؟ پس چرا بر او دستبندهایی زرین آویخته نشده است یا همراه با او فرشتگانی نیامده‌اند؟ پس قوم خود را تحقیر کرد، پس اطاعتش کردند. چرا که آن‌ها مردمی بدکار بودند. و چون ما را به خشم درآوردند، از آنان انتقام گرفتیم و همه‌ی آنان را غرق کردیم و آنان را پیشینه‌ای [بد] و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم» [613].

مع الأسف استخف قومه بأتفه الإشكالات التي تكرر دائماً، ومررها عليهم ليكفروا بموسى (عليه السلام)، إشكالات فرعون على موسى (عليه السلام) - أن موسى (عليه السلام) غير فصيح ولم يأتي بمعجزة واضحة لا لبس فيها - (لا يكاد يبين \* فلولا

أَلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوَرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ)، إشكالان لو تصفحت كل الرسالات ستجدهما، ولو تصفحت كل الجاحدين للرسالات ستجدهم يشكلون بهما، فسبحان من قال تشابهت قلوبهم: (وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ) [البقرة: 118]، إشكالات يكررها أئمة الضلال وفقهاء السوء دائماً، ويستخفون بها أقوامهم فيوردونهم الهلاك. فإذا كان موسى في لسانه ثقل وأشكل عليه فرعون فهل نجا محمد (صلى الله عليه وآله) الذي لم يكن في لسانه ثقل، وهل نجا القرآن الذي جاء به محمد (صلى الله عليه وآله) من- هذا الإشكال الذي لا يفارق أئمة الضلال ولا يفارقونه، لا والله فما هم المسيحيون وغيرهم إلى اليوم يشكلون على القرآن وأنه مخالف لقواعد اللغة العربية في النحو والبلاغة .....

متأسفانه فرعون قومش را با پست‌ترین اشکالاتی که همیشه تکرار می‌کرد، خوار نمود و دائماً این اشکالات را مطرح می‌کرد تا به موسی (ع) کافر شوند. اشکالات فرعون بر موسی (ع) این بود که سخن موسی (ع) فصیح و روشن نیست و معجزه‌ی روشنی را نیاورده است که شبهه‌ای در آن نباشد. «او نمی‌تواند درست بیان کند. پس چرا بر او دستبندهایی زرین آویخته نشده است یا با او فرشتگانی همراه نیامده‌اند؟» او دو اشکال را مطرح کرده است، که اگر همه‌ی رسالت‌های آسمانی را ورق بزنید، این دو اشکال را می‌یابید و اگر همه‌ی انکارکنندگان رسالت‌ها را جستجو کنید، می‌بینید که همین دو اشکال را مطرح می‌کنند. سبحان الله! افرادی هستند که دل‌هایشان مشابه یکدیگر است: «افراد نادان گفتند چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا برای ما معجزه‌ای نمی‌آید؟ کسانی که پیش از اینان بودند [نیز] مثل همین گفته‌ی ایشان را می‌گفتند. دل‌ها [و افکار]شان به هم می‌ماند. ما نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند، نیک روشن گردانیده‌ایم» ([614]). این‌ها اشکالاتی است که همیشه امامان گمراهی و فقهای سوء، آن را تکرار می‌کنند و با استفاده از آن، قوم‌شان را خوار می‌نمایند و آنان را وارد هلاکت می‌کنند. اگر در زبان موسی سنگینی بود و فرعون نسبت به آن

اشکال گرفت، آیا محمد (ص) که در زبانش سنگینی نبود، نجات می‌یابد؟ و آیا قرآنی که حضرت محمد (ص) آن را آورده است، از این اشکال که همواره همراه امامان گمراهی بود نجات پیدا کرد؟ به خدا قسم! خیر. مسیحیان و دیگران که تا امروز بر قرآن اشکال می‌گیرند که مخالف قواعد زبان عربی و نحو و بلاغت است...

**ثالثاً: لو كان خلفاء الله يعرفون كل اللغات لأنزل الله عليهم الكتب السماوية بكل اللغات، فهو قادر والأمر موافق للحكمة، فيبقى أن يكون المانع في قدرة القابل، وهو أن الرسل لم يكونوا يعرفون غير لغة قومهم، فلو كان محمد يعرف عدة لغات كان المفروض أن ينزل القرآن عليه بعدة لغات، فهو كان بحاجة لقرآن بلغات الملوك الذين وجه لهم رسائل ودعاهم للإيمان به، على الأقل ليطلعوا على شيء من الوحي الذي أوحى لمحمد (صلى الله عليه وآله)، كما اطلع العرب في حينها، بل لا خلاف أن هذا أفضل بكثير من الترجمة التي جاءت متأخرة وأقوى للحجة وأعظم للفائدة، فترجمة غير المعصومين فيها مشاكل كثيرة جداً، كونها تنقل المعاني كما يفهمها القارئ والمترجم لا بحسب إرادة المتكلم سبحانه.**

سوم: اگر خلفای خداوند همه‌ی زبان‌ها را می‌دانستند، کتب آسمانی به همه‌ی زبان‌ها بر آنان فرستاده می‌شد. او تواناست و این مسئله با حکمت موافقت دارد. در نتیجه تنها مشکلی که باقی می‌ماند این است که مانعی، در توانایی قابل و پذیرنده باشد. آن مانع هم این است که فرستادگان، فقط زبان قوم خودشان را می‌دانستند. اگر محمد (ص) تعدادی از زبان‌ها را می‌دانست، قرآن باید با چند زبان بر او فرستاده می‌شد. ایشان به قرآنی با زبان‌های پادشاهانی نیازمند بود که نامه‌هایی به آنان فرستاد و آنان را به ایمان دعوت نمود. این کار حداقل برای این است که به بخشی از کلامی که به محمد (ص) وحی نموده است، آگاه شوند؛ همان‌طور که عرب در آن زمان، آگاه شده بود. قطعاً این ترجمه از قرآن بسیار بهتر از ترجمه‌ای می‌بود که بعدها آمد و این می‌توانست موجب نیرومند نمودن حجت و

دلیل باشد و دارای سود بیشتری می‌بود. در ترجمه‌ی افراد غیر معصوم، واقعاً مشکلات بسیاری هست. به عنوان مثال، ترجمه‌ی آن‌ها معانی را آن‌طور که خواننده و مترجم می‌فهمد، منتقل می‌کند، نه بر اساس مقصود گوینده‌ی اصلی آن.

فالآن مثلاً توجد تراجم كثيرة للقرآن إلى اللغة الإنكليزية، وهي مختلفة اختلافات كثيرة في الألفاظ والمعاني فيما بينها، فالعقل يقول طالما أنّ الحال هذه فتفويت فرصة انزال القرآن بالإنكليزية على محمد - الذي يعرف الإنكليزية - مخالفة للحكمة، والله لا يفعل ما يخالف الحكمة، إذن لا يبقى إلا أنّ محمداً (صلى الله عليه وآله) كان يعرف العربية بلهجة قومه، ولا يعرف الإنكليزية ولا غيرها من اللغات، لهذا نزل القرآن بلهجة محمد (صلى الله عليه وآله) وقومه قريش، ولم ينزل حتى بلهجات العرب الأخرى التي كانت موجودة في زمن الرسول محمد (صلى الله عليه وآله).

در حال حاضر ترجمه‌های فراوانی برای قرآن، به زبان انگلیسی هست و در بین آن‌ها اختلافات بسیاری در الفاظ و معانی وجود دارد. عقل می‌گوید: تا زمانی که وضعیت چنین است، از بین رفتن فرصت فرستادن قرآن به زبان انگلیسی بر محمد، که انگلیسی می‌داند، مخالف حکمت است. درحالی که خداوند کاری که مخالف حکمت است، انجام نمی‌دهد. بنابراین تنها حالت ممکن این است که محمد (ص) عربی را با لهجه‌ی قومش می‌دانست و انگلیسی و بقیه‌ی زبان‌ها را نمی‌دانست؛ به همین دلیل قرآن به لهجه‌ی محمد (ص) و قومش قریش، فرستاده شد. و حتی به لهجه‌های دیگر عرب که در زمان محمد رسول الله (ص) وجود داشت، فرستاده نشد.

رابعاً: محمد (صلى الله عليه وآله) أرسل رسائله إلى ملوك العالم بالعربية، فلو كان محمد يعرف غير العربية لأرسل رسائله إلى ملوك العالم بلغاتهم، فهذا أبلغ في

نفوسهم وإقامة الحجة عليهم، خصوصاً مع قلة المترجمين في ذلك الزمان، فمعرفة (صلى الله عليه وآله) للغات ستكون معجزة واضحة له وبيّنة للملوك.

چهارم: محمد (ص) نامه‌هایش را به پادشاهان جهان، به عربی فرستاد. اگر محمد (ص) غیر از عربی را می‌دانست، نامه‌هایش را به آن پادشاهان به زبان خودشان می‌فرستاد. این کار در آن‌ها و برای اقامه‌ی حجت و دلیل بر آنان تأثیرگذارتر بود؛ مخصوصاً با وجود اندک بودن مترجمین در آن زمان، شناخت ایشان (ص) نسبت به زبان‌ها، معجزه‌ای روشن برای پادشاهان و دلیل روشنی برای آنان بود.

خامساً: لو كان الأئمة يعرفون اللغات، كان عليهم أن يترجموا بعض آيات القرآن على أقل تقدير إن لم نقل كان المفروض أن يترجموا القرآن كله لكل اللغات. فهم خلفاء الله وأعرف الخلق بمراد المتكلم سبحانه وتعالى، فلو كان الإمام الصادق (عليه السلام) عارفاً بالفارسية وقد كان عنده آلاف الشيعة المؤمنين بالحق من الفرس، فما كان يمنعه أن يترجم لهم بعض آيات القرآن للفارسية على الأقل، إن لم نقل كان المفروض أن يترجم لهم القرآن كله لحاجتهم له!!؟

پنجم: اگر امامان زبان‌ها را می‌دانستند، حداقل باید برخی از آیات قرآن را ترجمه می‌کردند؛ البته اگر نگوییم که بر آنان لازم بود که همه‌ی قرآن را به همه زبان‌ها ترجمه کنند. آنان خلفای خداوند هستند و منظور متکلم، سبحانه و تعالی را بهتر از بقیه‌ی مخلوقات می‌دانند. اگر امام صادق (ع) فارسی می‌دانست و در حالی که نزد ایشان هزاران شیعه از ایرانیان بودند که به حق ایمان داشتند، چه چیزی مانع می‌شد که ایشان حداقل برخی از آیات قرآن را برایشان به فارسی ترجمه کند؟ البته اگر نگوییم که بر ایشان لازم بود که همه‌ی قرآن را برایشان ترجمه کند؛ به این خاطر که به آن نیازمند بودند!

لا يوجد جواب غير أنه لم يكن يعرف الفارسية، وإلا لكان تخلفه عن ترجمة القرآن للفارسية مع معرفته للغة الفارسية مخالفاً للحكمة، فهو (صلوات الله عليه) أعرف الناس بمراد المتكلم سبحانه.

پاسخی نیست به غیر از این که ایشان فارسی نمی دانست وگرنه سر باز زدن ایشان از ترجمه ی قرآن، با وجود این که نسبت به زبان فارسی آگاهی داشت، مخالف حکمت بود. ایشان (ع) بهتر از همه ی مردم، منظور متکلم سبحان را می دانست.

نعم، يمكن القول إن أرواحهم تعرف كل اللغات، وتعرف منطق كل حيوان وطيير، ولكن ليس هذا هو حالهم في هذا العالم الذي نعيش فيه، وهم محجوبون بهذا العالم الجسماني بالأجساد، فهم في هذا العالم لا يعرفون لغة أخرى غير لغة أقوامهم التي اكتسبوها، لهذا لم يرسلهم الله بغيرها، (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) [إبراهيم: 4]، فهم يعرفون أي لغة بالتعلم وهذا أمر طبيعي، أو بالمعجزة وعندها لن تكون عبثية بل ستكون معجزة لحكمة وفائدة معينة، كعرفة لغة الجن لأنهم مكلفون، أو معرفة لغة ما للاحتجاج بها على المخالفين ليؤمنوا، كما فعل سليمان لما عرفه الله بمنطق الطير فاحتج بمعرفته على مخالفيه ليؤمنوا به، (وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ) [النمل: 16].

با این وجود می توان گفت که ارواح آنان، همه ی زبان ها را می داند و از زبان هر حیوان و پرنده ای آگاهی دارد؛ ولی این موضوع ربطی به وضعیت آنان در عالمی که در آن زندگی می کنیم ندارد؛ زیرا بدن هایشان، آنان را در حجاب این عالم جسمانی قرار داده است. آنان در این عالم، زبان دیگری جز زبان اقوام شان را که یاد گرفته اند، نمی دانند. به همین دلیل خداوند آنان را به غیر از زبان شان نفرستاده است. «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت میکند و اوست ارجمند حکیم» ([615]). آنان هر زبانی را با کمک آموزش فرا

می‌گرفتند و این امر، طبیعی است و یا با معجزه که در این صورت بی‌هوده نبوده، بلکه معجزه‌ای برای حکمت و فایده معینی صورت می‌گیرد. مانند شناخت زبان جن، به این خاطر که آنان مکلف هستند، یا شناخت زبان خاصی برای احتجاج بر مخالفان به کمک آن زبان تا ایمان بیاورند. همان‌طور که وقتی خداوند سخن گفتن با پرندگان را به سلیمان آموخت، چنین کرد. ایشان با شناخت زبان پرندگان بر مخالفانش استدلال نمود تا به او ایمان بیاورند. «و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. به‌راستی که این همان امتیاز آشکار است» ([616]).

**فالنتیجة مما تقدم: إنّ من يعتقد أنّ خليفة الله لابد أن يتصف بمعرفة كل اللغات الإنسانية في هذا العالم الجسماني في كل وقت؛ يحتاج إلى الدليل القطعي على هذا الاعتقاد وهو غير موجود، فغاية ما يستندون عليه ظنون وتخرصات إنّ لم نقل أو هام مصدرها روايات غلاة في كثير من الأحيان، ويعارضها الدليل القرآني والعقل والحكمة والواقع، فالدليل ضدها كما تبين وليس مع إثباتها.**

نتیجه‌ی مطالب پیشین: فردی که اعتقاد دارد خلیفه‌ی خداوند باید قادر به شناخت همه‌ی زبان‌های انسانی در این عالم جسمانی در هر زمانی باشد، نیازمند دلیل قطعی بر این اعتقاد است و دلیلی نیز وجود ندارد. بالاترین چیزی که به آن استناد می‌کنند، اگر نگوئیم خیال است، گمان‌ها و تخمین‌هایی است که منبع آن در بسیاری از اوقات، روایات غلوکنندگان است و دلیل قرآنی و عقل و حکمت و واقع با آن مخالفت دارد. همان‌طور که روشن شد، دلایل بر ضد این ادعا هستند و با آن موافقت ندارند.

**وهذه بعض الروايات التي يستفاد منها عكس ما يعتقد هؤلاء:**

این برخی از روایاتی است که از آن، عکس اعتقاد این افراد قابل استفاده است:

«حدثنا محمد بن الحسين عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم عن صباح المزني عن الحرث بن حصيرة عن حبة بن جوين العرني قال: سمعت أمير المؤمنين علياً (عليه السلام) يقول: «إن يوشع بن نون كان وصي موسى بن عمران وكانت ألواح موسى عن زمرد أخضر فلما غضب موسى أخذ الألواح من يده فمناها ما تكسر ومنها ما بقي ومنها ما ارتفع فلما ذهب عن موسى الغضب قال يوشع بن نون أ عندك تبيان ما في الألواح قال نعم فلم يزل يتوارثها رهط من بعد رهط حتى وقعت في أيدي أربعة رهط من اليمن وبعث الله محمداً (صلى الله عليه وآله) بتهامة وبلغهم الخبر فقالوا: ما يقول هذا النبي (صلى الله عليه وآله)؟ قيل ينهي عن الخمر والزنا ويأمر بمحاسن الأخلاق وكرم الجوار. فقالوا: هذا أولى بما في أيدينا منا. فاتفقوا أن يأتوه في شهر كذا وكذا فأوحى الله إلى جبرئيل أن أنت النبي (صلى الله عليه وآله) فأخبره فأتاه فقال إن فلانا وفلانا وفلانا ورثوا ألواح موسى وهم يأتوك في شهر كذا وكذا في ليلة كذا وكذا فسهر لهم تلك الليل فجاء الركب فدقوا عليه الباب وهم يقولون: يا محمد. قال: نعم يا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان ويا فلان بن فلان أين الكتاب الذي توارثتموه من يوشع بن نون وصي موسى بن عمران؟ قالوا: نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أنك محمداً رسول الله (صلى الله عليه وآله) والله ما علم به أحد قط منذ وقع عندنا قبلك. قال: فأخذه النبي (صلى الله عليه وآله) فإذا هو كتاب بالعبرانية دقيق فدفعه إلي ووضعته عند رأسي فأصبحت بالكتاب وهو كتاب بالعربية جليل فيه علم ما خلق الله منذ قامت السماوات والأرض إلى أن تقوم الساعة فعلمت ذلك» [617].

حبة بن جوين عرني می گوید: از امیرالمؤمنین علی (ع) شنیدم که فرمود: (یوشع بن نون، وصی موسی بن عمران بود و الواح موسی از زمرد سبز بود. وقتی موسی خشمگین شد، الواح را از دستانش گرفت. برخی از آنها شکسته شد و برخی از آنها باقی ماند. و برخی از آنها بالا برده شد. وقتی خشم از موسی برداشته شد، یوشع بن نون عرض کرد: آیا بیان آنچه در الواح است، نزد شماست؟ ایشان فرمود: بله. گروهی پس از گروه دیگر، آن را به ارث بردند تا این که در دست چهار گروه از یمنی ها افتاد و محمد (ص) در تهامه برانگیخته شد و خبر به آنان رسید و عرض کردند: این پیامبر (ص) چه می گوید؟ گفته شد: از

خمر و زنا باز می‌دارد و به اخلاق نیکو و خوش همسایگی دستور می‌دهد. عرض کردند: این نسبت به آنچه در داستان ماست، از ما سزاوارتر است. اتفاق نظر کردند که در فلان ماه نزد او بروند. خداوند به جبرئیل وحی نمود که نزد پیامبر (ص) برود و او را با خبر کند. او نزد ایشان آمد و عرض کرد: فلانی و فلانی و فلانی و فلانی، الواح موسی را به ارث بردند و در فلان ماه و فلان شب نزد تو می‌آیند. ایشان در آن شب برای دیدار آنان بیدار ماند. کاروان آمدند و درب زدند و عرض کردند: ای محمد، فرمود: بله ای فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان و فلان بن فلان. کتابی که از یوشع بن نون، وصی موسی بن عمران به ارث بردید، کجاست؟ عرض کردند: گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست و یکتاست و شریکی برای او نیست و تو محمد (ص) فرستاده‌ی خداوند هستی. به خدا قسم! از زمانی که الواح نزد ما بود، پیش از تو هیچ فردی نسبت به آن آگاهی نداشت. حضرت فرمود: پیامبر (ص) آن را گرفت و نوشتار دقیق عبرانی بود و آن را به من داد. من آن را کنار سرم گذاشتم و صبح وقتی کتاب را دیدم، کتاب عربی با عظمتی بود که در آن، علم آفرینش خداوند از زمان برپاشدن آسمان‌ها و زمین، تا برپاشدن قیامت بود. من نسبت به آن آگاهی پیدا کردم). [618]

«حدثنا أبو محمد عن عمران بن موسى عن جعفر البغدادي عن علي بن أسباط عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «إن في الجفر أن الله تبارك و تعالی لما أنزل ألواح موسى (عليه السلام) أنزلها عليه و فيها تبیان كل شيء و هو كائن إلى أن تقوم الساعة فلما انقضت أيام موسى أوحى الله إليه أن استودع الألواح وهي زبرجدة من الجنة الجبل فأتى موسى الجبل فأنشق له الجبل فجعل فيه الألواح ملفوفة فلما جعلها فيه انطبق الجبل عليها فلم تزل في الجبل حتى بعث الله نبيه محمداً فأقبل ركب من اليمن يريدون النبي فلما انتهوا إلى الجبل انفرج الجبل وخرجت الألواح ملفوفة كما وضعها موسى فأخذها القوم فلما وقعت في أيديهم ألقى في قلوبهم أن لا ينظروا إليها وهابوها حتى يأتوا

بها رسول الله (صلى الله عليه وآله) وأنزل الله جبرئيل على نبيه فأخبره بأمر القوم وبالذي أصابوا فلما قدموا على النبي (صلى الله عليه وآله) ابتدأهم النبي فسألهم عما وجدوا فقالوا وما علمك بما وجدنا فقال أخبرني به ربي وهي الألواح قالوا نشهد أنك رسول الله فأخرجوها ودفعوها إليه فنظر إليها وقرأها وكتابها بالعبراني ثم دعا أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال دونك هذه ففيها علم الأولين و علم الآخرين وهي ألواح موسى وقد أمرني ربي أن أدفعها إليك قال يا رسول الله لست أحسن قراءتها قال إن جبرئيل أمرني أن أمرك أن تضعها تحت رأسك ليلتك هذه فإنك تصبح وقد علمت قراءتها قال فجعلها تحت رأسه فأصبح وقد علمه الله كل شيء فيها فأمره رسول الله (صلى الله عليه وآله) أن ينسخها فنسخها في جلد شاة وهو الجفر وفيه علم الأولين والآخرين وهو عندنا والألواح وعصا موسى عندنا ونحن ورثنا النبي (صلى الله عليه وآله) ﴿[619]﴾.

امام صادق (ع) فرمود: (در جفر است که خداوند تبارک و تعالی وقتی الواح موسی (ع) را برایش فرستاد، در حالی آن را برایش فرستاد که بیان هر چیزی در آن بود و هر آن چه تا برپا شدن ساعت اتفاق می افتد. وقتی روزگار موسی به پایان رسید، خداوند به او وحی نمود که الواح را در کوه به امانت بگذارد و این الواح زبرجد و از بهشت بود. موسی نزد کوه آمد و کوه برایش شکافته شد و الواح را پیچیده شده در آن نهاد. وقتی آن را در آن جا قرار داد، کوه آن را پوشاند. این ها همیشه در کوه بودند تا این که خداوند پیامبرش محمد را برانگیخت. کاروانی از یمن که قصد پیامبر را نموده بودند، رو نمودند. وقتی به کوه رسیدند، کوه گشوده شد و الواح به صورت پیچیده شده و همان طور که موسی قرار داده بود، بیرون آمد. آن گروه آن را گرفتند. وقتی در دستان شان افتاد، در دل شان افتاد که به آن نگاه نکنند و از آن می ترسیدند تا این که آن را نزد رسول الله (ص) آوردند و خداوند جبرئیل را بر پیامبرش فرستاد و ایشان را از کار این گروه و چیزی که به آن دچار شدند، با خبر نمود. وقتی نزد پیامبر (ص) رسیدند، پیامبر شروع نمود و از آنان در مورد چیزی که یافتند، پرسید. آنان عرض کردند: از کجا به چیزی که یافتیم، خبر دارید؟ ایشان فرمود: پروردگارم مرا با خبر نمود و آن الواح بود. عرض کردند:

گواهی می‌دهیم که شما رسول الله هستید. آن را بیرون آوردند و به ایشان تحویل دادند. ایشان به آن نگاه کرد و خواند و نوشتارش به عبرانی بود. سپس امیرالمؤمنین (ع) را فراخواند و فرمود: این را بگیر. در این، علم اولین و علم آخرین است. این الواح موسی است. پروردگام به من دستور داد که آن را به تو تحویل دهم. عرض کرد: ای رسول الله! من نمی‌توانم آن را به خوبی بخوانم. فرمود: جبرئیل به من دستور داد که آن را امشب زیر سرت قرار دهی. چرا که تو صبح بیدار می‌شوی و خواندن آن را می‌دانی. ایشان آن را زیر سرشان قرار دادند و صبح بیدار شدند و خداوند ایشان را به هر چیزی که در آن بود، آگاه نمود. رسول الله (ص) به او دستور داد تا از آن نسخه‌ای بنویسد. ایشان آن را در پوست گوسفندی نسخه‌برداری کرد و این جفر است و در آن، علم اولین و آخرین است و آن نزد ماست. و الواح و عصای موسی نزد ماست و ما وارثان پیامبر (ص) هستیم). ([620])

«عن أبي حمزة عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «في الجفر إن الله تبارك وتعالى لما أنزل الله الألواح على موسى (عليه السلام) أنزلها عليه وفيها تبيان كل شيء كان أو هو كائن إلى أن تقوم الساعة فلما انقضت أيام موسى أوحى الله إليه أن استودع الألواح وهي زبرجدة من الجنة جبلا يقال له زينة، فأتى موسى الجبل فانشق له الجبل، فجعل فيه الألواح ملفوفة فلما جعلها فيه انطبق الجبل عليها، فلم تزل في الجبل حتى بعث الله نبيه محمدا (صلى الله عليه وآله)، فأقبل ركب من اليمن يريدون الرسول (صلى الله عليه وآله) فلما انتهوا إلى الجبل انفرج الجبل وخرجت الألواح ملفوفة كما وضعها موسى، فأخذها القوم، فلما وقعت في أيديهم ألقى الله في قلوبهم [الرعب] أن لا ينظروا إليها وهابوها حتى يأتوا بها رسول الله (صلى الله عليه وآله) وأنزل الله جبرئيل على نبيه فأخبره بأمر القوم، وبالذي أصابوه، فلما قدموا على النبي (صلى الله عليه وآله) ابتدأهم فسألهم عما وجدوا فقالوا وما علمك بما وجدنا قال أخبرني به ربي وهو الألواح قالوا نشهد إنك لرسول الله، فأخرجوها فوضعوها إليه فنظر إليها وقرأها وكانت بالعبراني ثم دعا أمير المؤمنين (عليه السلام) فقال دونك هذه

ففيها علم الأولين و علم الآخرين، وهي ألواح موسى وقد أمرني ربي أن أدفعها إليك فقال يا رسول الله لست أحسن قراءتها، قال إن جبرئيل أمرني أن آمرك أن تضعها تحت رأسك كتابك هذه الليلة فإنك تصبح وقد علمت قراءتها، قال فجعلها تحت رأسه فأصبح وقد علمه الله كل شيء فيها، فأمره رسول الله (صلى الله عليه وآله) بنسخها فنسخها في جلد شاة وهو الجفر، وفيه علم الأولين والآخرين وهو عندنا والألواح عندنا، وعصا موسى عندنا، ونحن ورثنا النبيين صلى الله عليهم أجمعين، قال: قال أبو جعفر (عليه السلام): تلك الصخرة التي حفظت ألواح موسى تحت شجرة في واد يعرف بكذا» [621].

امام صادق (ع) فرمود: (در جفر است که خداوند تبارک و تعالی وقتی الواح موسی (ع) را برایش فرستاد، در حالی آن را برایش فرستاد که بیان هر چیزی در آن بود و هر آن چه تا برپاشدن ساعت اتفاق می افتد. وقتی روزگار موسی به پایان رسید، خداوند به او وحی نمود که الواح را در کوه به امانت بگذارد و این الواح، زبرجد و از بهشت بود و به آن زینت می گفتند. موسی نزد کوه آمد و کوه برایش شکافته شد و الواح را پیچیده شده در آن نهاد. وقتی آن را در آن جا قرار داد، کوه آن را پوشاند. این ها همیشه در کوه بودند، تا این که خداوند پیامبرش محمد را برانگیخت. کاروانی از یمن که قصد پیامبر را نموده بودند، رو نمودند. وقتی به کوه رسیدند، کوه گشوده شد و الواح به صورت پیچیده شده و همان طور که موسی قرار داده بود، بیرون آمد. آن گروه آن را گرفتند. وقتی در دستان شان افتاد، در دل شان ترس افتاد که به آن نگاه نکنند و از آن می ترسیدند تا این که آن را نزد رسول الله (ص) آوردند و خداوند جبرئیل را بر پیامبرش فرستاد و ایشان را از کار این گروه و چیزی که به آن دچار شدند، با خبر نمود. وقتی نزد پیامبر (ص) رسیدند، پیامبر شروع نمود و از آنان در مورد چیزی که یافتند، پرسید. آنان عرض کردند: از کجا به چیزی که یافتیم، خبر دارید؟ ایشان فرمود: پروردگارم مرا با خبر نمود و آن الواح بود. عرض کردند: گواهی می دهیم که شما رسول الله هستید. آن را بیرون

آوردند و به ایشان تحویل دادند. ایشان به آن نگاه کرد و خواند و نوشتارش به عبرانی بود. سپس امیرالمؤمنین (ع) را فراخواند و فرمود: این را بگیر. در این، علم اولین و علم آخرین است. این الواح موسی است. پروردگرم به من دستور داد که آن را به تو تحویل دهم. عرض کرد: ای رسول الله! من نمی‌توانم آن را خوب بخوانم. فرمود: جبرئیل به من دستور داد که آن را امشب زیر سرت قرار دهم. چرا که تو صبح بیدار می‌شوی و خواندن آن را می‌دانی. ایشان آن را زیر سرشان قرار دادند و صبح بیدار شدند و خداوند ایشان را به هر چیزی که در آن بود، آگاه نمود. رسول الله (ص) به او دستور داد تا از آن نسخه ای بنویسد. ایشان آن را در پوست گوسفندی نسخه‌برداری کرد و این جفر است و در آن، علم اولین و آخرین است و آن نزد ماست. و الواح و عصای موسی نزد ماست و ما وارثان پیامبران هستیم. سپس فرمود: امام باقر(ع) فرمود: صخره‌ای که الواح موسی را محافظت نمود، زیر درختی در سرزمینی است که این چنین شناخته می‌شود. ([622])

[600]. قرآن کریم، سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۴۴.

[601]. قرآن کریم، سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۳۴.

[602]. قرآن کریم، سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۱۳.

[603]. قرآن کریم، سوره‌ی طه، آیات ۲۷ و ۲۸.

[604]. خروج 4 - (10 - 16).

[605]. عهد قدیم، سفر خروج، باب ۴، ۱۰ تا ۱۶.

[606]. خروج 6 - 12.

[607]. عهد قدیم، سفر خروج، باب ۶، ۱۲.

[608]. خروج 6 - 30.

[609]. عهد قدیم، سفر خروج، باب ۶، ۳۰.

[610]. خروج 7 - (1 - 2).

- [611]. عهد قديم، سفر خروج، باب ٧، ١ تا ٢.
- [612]. قرآن كريم، سورهى طه، آيات ٢٥ تا ٣٦.
- [613]. قرآن كريم، سورهى زخرف، آيات ٥١ تا ٥٦.
- [614]. قرآن كريم، سورهى بقره، آيهى ١١٨.
- [615]. قرآن كريم، سورهى ابراهيم، آيهى ٤.
- [616]. قرآن كريم، سورهى نمل، آيهى ١٦.
- [617]. بصائر الدرجات - الصفار: ص ١٤٦.
- [618]. بصائر الدرجات، صفار، ص ١٤٦.
- [619]. بصائر الدرجات - الصفار: ص ١٤٠.
- [620]. بصائر الدرجات، صفار، ص ١٤٠.
- [621]. تفسير العياشى: ج ٢ ص ٧٧.
- [622]. تفسير عياشى، ج ٢، ص ٧٧.